

خلاصه کتاب باکونین تحت نام «استاتیسیم¹ و آنارشی²»

کارل مارکس

ترجمه: نازنین و یامین

در اواخر سال ۱۸۷۴ مارکس در یک دفترچه یادداشت به زبان روسی، گزیده‌هایی از کتاب اخیر باکونین تحت عنوان «استاتیسیم و آنارشی» را رونویسی کرد و نظراتش را در حاشیه آن نوشت. متن حاضر عینا از روی همان یادداشتها تنظیم گردیده که اولین بار از آلمانی به انگلیسی ترجمه شد و در کتاب «فلسفه سیاسی باکونین» اثر جی. پی. ماکسیموف بچاپ رسید.

یک توضیح بر ترجمه فارسی: مارکس این مطلب را برای انتشار آماده نکرده بود، اینها یادداشتها و کنایاتی بودند که مارکس بر حاشیه کتاب باکونین نوشت که بعدا عینا بصورت مقاله چاپ شد. از اینرو بسیاری از جملات چندان برای خواننده مفهوم نیستند. لذا سعی شده با توضیحاتی که در زیرنویس آمده، نقاط مبهم روشنتر شوند.

«ما قبلا چندین بار مخالفت جدی مان را با نظریه لاسال و مارکس ابراز کردیم؛ طرحی که به کارگران توصیه می‌کند که اگر نه بعنوان هدف نهایی، بلکه لاقلا بعنوان هدف بزرگ بعدی، دولت مردمی³ برپا دارند؛ دولتی که به قول خودشان، همان پرولتاریای سازمانیافته‌ایست که به طبقه حاکم بدل شده است. پرسش اینجاست که وقتی پرولتاریا به طبقه حاکم بدل می‌شود، بر چه کسانی حکومت می‌کند؟ پس در آنجا پرولتاریای دیگری باید وجود داشته باشد تا تحت این سلطه جدید و این دولت نوپا درآید.»

معنایش این است که تا وقتی سایر طبقات، بویژه طبقه سرمایه‌دار وجود دارد و پرولتاریا علیه آنها در مبارزه است (زیرا پس از تصرف قدرت حکومتی، هنوز دشمنان پرولتاریا و نیز سازمان پیشین جامعه از بین نرفته‌اند) پرولتاریا باید از ابزار زور (forcible means) و نتیجتا ابزار حکومتی استفاده کند. در این دوره، پرولتاریا هنوز خودش یک طبقه است و شرایط اقتصادی‌ای که سرمنشاء مبارزه طبقاتی و موجودیت طبقات هستند، هنوز از بین نرفته‌اند؛ بنابراین یا باید با توسل به زور از سر راه برداشته شوند یا آنکه متحول گردند. روند تحول‌یابی با زور تسریع می‌شود.

«مثلا رعایای عادی روسیه (krestyanskaya chern) و توده‌های وسیع دهقانان که ظاهرا مورد علاقه مارکسیست‌ها نیستند، بخاطر پایین بودن سطح فرهنگی‌شان، تحت حاکمیت پرولتاریای صنعتی شهری قرار می‌گیرند.»

یعنی در آنجا که دهقان، بصورت توده‌های مالکین خصوصی وجود دارد، در آنجا که او حتی کم‌یابیش از اکثریت قابل توجه برخوردار است (مثل همه کشورهای اروپای غربی)، در آنجا که دهقانی از بین نرفته و با کارگر مزدبگیر کشاورزی جایگزین نشده (همانند انگلستان)، وضع از این قرار است: یا دهقان سر راه هر انقلاب پرولتری مانع تراشی می‌کند و راهش را می‌بندد - همانند کاری که قبلا در فرانسه کرد - یا

اینکه پرولتاریا (چرا که دهقان صاحب زمین، جزو پرولتاریا نیست و حتی اگر هم شرایطش پرولتاری باشد، خودش را جزو پرولتاریا نمی‌داند) که حکومت را در اختیار دارد، باید دست به اقداماتی بزند که دهقان فوراً خود را در وضعیت بهتری بیابد، و به این ترتیب با انقلاب همراه شود. این اقدامات، باید لاقلاً بتوانند امکان انتقال از مالکیت شخصی زمین به مالکیت کُلکتیو [اشتراکی] را تسهیل کنند. در این صورت است که دهقان، از سر دلایل اقتصادی به این نتیجه می‌رسد که شرایط، به سودش هست. این اقدامات نباید مثل خواست الغای حق ارث یا الغای حق مالکیتش بر زمین، بر سر دهقانان کوبیده شوند.⁴ حالت دوم تنها در جایی امکانپذیر می‌شود که کشاورز سرمایه‌دار، مستاجر دهقان را مجبور به ترک زمینش می‌کند؛ یا آنجا که کشاورز واقعی، همانند پرولتاریا یک کارگر مزدی است، درست مثل کارگر شهری که بطور فوری و مستقیم، منافع یکسان با پرولتاریا دارد. در اینجا هنوز نباید خُرده مالکی تقویت شود، آنهم از طریق بالابردن سهم دهقان از مصادره املاک بزرگتر، آنطوری که در کارزار انقلابی باکونین آمده است.

«یا اگر از منظر ملی به این پرسش بنگریم، تا آنجا که به آلمانیها برمی‌گردد، به دلیل مشابه می‌توانیم اینطور تصور کنیم که اسلاوها همانقدر زیرسلطه برده‌وار پرولتاریای پیروزمند آلمان خواهند رفت که امروز پرولتاریای آلمان زیر سلطه بورژوازی خودی است.»

بلاهِت بچه دبستانی! یک انقلاب اجتماعی رادیکال، به شرایط تاریخی خاص و معینی از تکامل اقتصادی وابسته است که پیش‌شرط‌های همان انقلاب اجتماعی هستند. بعلاوه، انقلاب در جایی امکانپذیر می‌شود که همراه با تولید کاپیتالیستی، پرولتاریای صنعتی قادر شده باشد تا لاقلاً یک جایگاه حائز اهمیتی در میان مردم پیدا کند. پرولتاریا اگر هم شانسی برای پیروزی انقلاب پیدا کند، باید قادر باشد تا سریعاً همانقدر به نفع دهقانان عمل کند که بورژوازی فرانسه (mutatis mutandis) در زمان خودش، در جریان انقلاب، برای دهقانان فرانسه کرد. عجب عقیده عالی‌ای! که حاکمیت - کار، به انقیاد کار E کشاورز منجر می‌شود.⁵

اما اینجا افکار درونی آقای باکونین بیرون می‌زنند. او از انقلاب اجتماعی جز عبارات سیاسی‌اش، مطلقاً چیزی نمی‌فهمد. شرایط اقتصادی انقلاب برای او وجود ندارند. از آنجا که همه اشکال اقتصادی تاکنونی، اعم از تکامل یافته یا نیافتده، مبتنی بر بردگی کارگر بوده‌اند (چه در فرم کارگر مزدی، دهقان و غیره) باکونین به این باور رسیده که یک انقلاب رادیکال، در همه اشکال اقتصادی، به یکسان صورت می‌گیرد. او خواهان یک انقلاب اجتماعی اروپایی، مبتنی بر پایه‌های اقتصادی تولید کاپیتالیستی است که در سطح مردم کشاورز و دامدار روسیه یا اسلاو صورت بگیرد و از آن هم فراتر نرود... این امیال باکونین و نه شرایط اقتصادی هستند که شالوده انقلاب اجتماعی‌اش را بنا می‌نهند.

«وقتی دولت هست، پس سلطه و در نتیجه بردگی اجتناب‌ناپذیر است. سلطه بدون بردگی آشکار یا پنهان غیرقابل تصور است. به همین دلیل ما دشمن دولت هستیم. معنای این حرف چیست که پرولتاریا باید به شکل طبقه حاکم سازمان یابد؟»

معنایش این است که پرولتاریا بجای مبارزه محلی علیه طبقه ممتاز اقتصادی، همانکون به آن درجه از توان و سازماندهی رسیده که قادر است تا در این مبارزه از وسایل عمومی اعمال فشار استفاده کند. با اینحال پرولتاریا تنها می‌تواند از چنین ابزار اقتصادی‌ای بهره بگیرد که به موقعیت خودش - بمثابه مزد بگیر و نتیجتاً یک طبقه - پایان دهد. وقتی هم که به توفیق نهایی رسید، حکومت خودش (پرولتاریا) نیز پایان می‌گیرد، چونکه کاراکتر طبقاتی‌اش از بین رفته‌اند.

«آیا این امکانپذیر است که کُل طبقه پرولتاریا در راس حکومت قرار بگیرد؟»

آیا مثلا در یک اتحادیه کارگری همه کارگران عضو کمیته اجرایی هستند؟ آیا همه تقسیم کار در کارخانه و وظایف مربوط به آنان تعطیل خواهد شد؟⁶ آیا در تشکیلات موردنظر باکونین، همه "از پایین تا بالا" در "راس تشکیلات" خواهند نشست؟ در آن صورت حتما کسی در "پایین" باقی نخواهد ماند. آیا همه اعضای یک کمون میتوانند بطور همزمان، مدیریت منافع منطقه‌شان را به عهده بگیرند؟ در آنصورت تفاوتی بین کمون و منطقه وجود خواهد داشت.⁷

«آیا این میلیونها کارگر (مثلا چهل میلیون کارگر آلمان) می‌توانند عضو حکومت شوند؟»

بله دقیقا! چونکه همه چیز با خود-حکومتی در کمون آغاز می‌شود.⁸

«در آنصورت همه مردم حکومت خواهند کرد و کسی تحت حاکمیت نخواهد بود.»

اگر یک نفر حاکم بر خودش باشد، از چنین اصلی متابعت نخواهد کرد. چون او نهایتا خودش هست و نه کس دیگر.⁹

«بنابراین دیگر در آنجا حکومت یا دولتی نخواهد بود. ولی اگر قرار است که در آنجا دولتی وجود داشته باشد، پس باید کسانی حاکم و دیگرانی برده باشند.»

یعنی فقط زمانی که حکومت طبقاتی از بین رفته باشد و دولت به مفهوم سیاسی امروزی، وجود نداشته باشد.

«در نظریه مارکسیستی، این تناقض بسادگی حل می‌شود. آنچه که آنها از حکومت مردم می‌فهمند، حکومت بر مردم توسط تعداد اندکی از رهبران برگزیده (یا منتخب) مردم است.»¹⁰

الاغ! اینها چرندیات دموکراتیک و اراجیف سیاسی هستند. انتخابات، یک فرم سیاسی است که در کوچکترین کمون‌ها و آرٹل‌های¹¹ روسیه وجود دارد. ماهیت انتخابات به اسم آن وابسته نیست؛ بلکه به مبانی اقتصادی و به موقعیت اقتصادی رای دهندگان بستگی دارد. بمحض اینکه این فونکسیونها [کارکردها] جنبه سیاسی خود را از دست بدهند، آنموقع دیگر ۱- فونکسیون حکومت وجود نخواهد داشت ۲- توزیع وظایف عمومی به مسائل اداری بدل خواهند شد، بنحویکه به کسی نقش غالب داده نخواهد شد ۳- انتخابات هیچیک از خصایل سیاسی فعلی‌اش را نخواهد داشت.

«... (یعنی) حق رای عمومی برای همه مردم»

چیزی به عنوان همه مردم، آنهم به مفهوم امروزی، یک توهم است.¹²

«انتخاب نمایندگان مردم و دولتمردان، یعنی همان کلام آخر مارکسیست‌ها و نیز مکتب دموکراتیک یک دروغ است که در پس آن، استبداد اقلیت حاکم پنهان است؛ و این فقط آنجا خطرناکتر می‌شود که بعنوان باصلاح اراده مردم ظاهر می‌گردد.»

همراه با استقرار مالکیت گلکتیو، امیال فردی از بین می‌روند و راه برای همکاری واقعی جمعی هموار می‌شود.

«نتیجه این خواهد شد: هدایت اکثریت مردم، به دست یک اقلیت ممتاز. اما بقول مارکسیست‌ها، این اقلیت‌ها...»

کجا؟

«... متشکل از کارگران خواهند بود. البته؛ با اجازه شما (باید گفت) کارگران سابق! چون به محض انتخاب شدن بعنوان نماینده یا حکمران مردم، دیگر کارگر نیستند.»

مثل این است که بگوییم اگر کارخانه‌دار امروز، بعنوان نماینده شورای شهر انتخاب شود، دیگر سرمایه دار نخواهد بود.

«آنوقت از فراز دولت، به کل دنیای کارگران معمولی، نگاه فخر فروشانه خواهند داشت. اینان دیگر مردم را نمایندگی نخواهند کرد؛ بلکه خودشان و ادعای حاکمیت‌شان را نمایندگی خواهند نمود. کسی که در قبول این نکته تردید کند، هیچ چیز در باره طبیعت انسان نمی‌داند.»

اگر آقای باکونین فقط مختصر چیزی راجع به جایگاه یک مدیر، در یک کارخانه تعاونی کارگران می‌دانست، همه روی‌هایش راجع به سلطه فرومی‌ریخت. او باید از خودش می‌پرسید که بر بنیادهای این دولت کارگران (البته اگر حاضر باشد به این نام بخواندش) چه فرمی از کارکرد اداری می‌تواند شکل بگیرد؟

«اما انتخاب شده‌گان غالباً سوسیالیست‌های معتقد و نتیجتاً تحصیل‌کرده خواهند بود. واژه سوسیالیسم تحصیل‌کرده...»

هرگز از این واژه استفاده نشده.

«سوسیالیسم علمی...»

سوسیالیسم علمی تنها در تقابل با سوسیالیسم تخیلی‌ای استفاده شد که هدفش کشاندن مردم به توهمات جدید بود؛ آنهم زمانی که می‌بایست علم‌اش را معطوف به دانش جنبش اجتماعی‌ای می‌کرد که توسط خود مردم ساخته شده بود. به متن من در نقد پرودون مراجعه شود.

«همین نکته که در آثار و سخنرانی‌های لاسال و مارکسیست‌ها مکرراً یافت می‌شود، نشانگر آنست که این باصطلاح دولت مردم، چیزی جز هدایت بسیار مستبدانه‌ی توده‌های مردم توسط تعداد اندک شماری از اشراف نوپا، اصیل و یا احتمالاً تحصیل‌کرده نیست. مردم اهل علم نیستند؛ معنایش این است که مورد حمایت حکومت (تحصیل‌کردگان) قرار نخواهند گرفت. مردم در اصطلاح حکومت کاملاً به سکوت کشانده خواهند شد. عجب آزادی جالبی!

مارکسیست‌ها این تناقض را می‌فهمند و این را می‌دانند که حکومت تحصیل‌کردگان، از ستمگرانه‌ترین، نفرت‌انگیزترین و تحقیرآمیزترین حکومت‌های جهان است؛ که علیرغم همه آشکال دموکراتیک‌اش، یک دیکتاتوری واقعی است. با اینهمه، آنها خود را با این فکر تسلا می‌دهند که این دیکتاتوری موقتی و انتقالی خواهد بود.»

نه آقای عزیز! حاکمیت طبقاتی کارگران، بر آن اقشار اجتماعی دنیای کهن، که کارگران علیه‌شان جنگیده‌اند، فقط تا زمانی ادامه خواهد داشت که مبانی اقتصادی وجود طبقات از بین نرفته باشد.

«آنها (سیاستمداران بارنشین!) ادعا می‌کنند که تنها دلواپسی و هدف‌شان، آموزش دادن و ارتقای وضعیت اقتصادی و سیاسی مردم تا به آن سطحی است که تمامیت حکومت بی‌مصرف شود و دولت کلیت کاراکتر سیاسی‌اش را از دست بدهد؛ از جمله کاراکتر سلطه‌گرایانه‌اش را؛ و بخودی خود به کمونها و سازمانی که مردم منافع اقتصادی‌شان را آزادانه تنظیم کنند، بدل شود. یک تناقض آشکار! اگر دولت‌شان واقعا مردمی خواهد بود، پس چرا انهدامش نکنند و اگر انهدام آن برای آزادی واقعی مردم ضروری است، چطور جرأت می‌کنند آن را مردمی بنامند؟»¹³

صرفنظر از نغمه‌خوانی‌های نشریه فولکشتات لیبکنخت که بی‌معنی و برخلاف تاکیدات مانیفست کمونیست و غیره است، منظور این است: از آنجا که پرولتاریا در دوران مبارزه‌اش برای برانداختن جامعه کهن، در چارچوب همان جامعه کهن عمل می‌کند، بنابراین در اشکال سیاسی‌ای که کم یا بیش به

همان جامعه کهن تعلق دارند، حرکت خواهد نمود. در این دوره از مبارزه، هنوز ساختار نهایی ظاهر نشده‌است و نتیجتاً ابزارهایی را پرولتاریا برای رهایی‌اش بکار می‌گیرد که پس از آزادی کنار گذاشته خواهند شد. باکونین از اینجا نتیجه می‌گیرد که بهتر است تا اصلاً هیچ کاری نکرد ... و فقط منتظر روز قیامت ماند.

¹ در ترجمه Statism عموماً از 'دولت‌گرایی' استفاده شده که چندان مورد پسند ما نیست. همه جا نمی‌شود به جای پسوند 'ایسم' از ترجمه 'گرایی' استفاده کرد؛ مثلاً نمی‌شود کاپیتالیسم را سرمایه‌گرایی ترجمه کرد. در اکثر موارد منظور از پسوند 'ایسم'، اصالت است و نه گرایش؛ مثل آگزیستانسیالیسم، فمینیسم، سوسیالیسم و غیره. به همین ترتیب، یک پیانیست کسی نیست که به پیانو 'گرایش' دارد. بلکه پیانو بخشی از هویت و اصالت و کارش هست. بنابراین بجای ابداع معادل‌های نادرست فارسی ترجیح می‌دهیم که از همان لغت لاتین و اصطلاح بین‌المللی استفاده کنیم. اگر می‌شود Anarchy را آنارشوی نوشت حتماً می‌شود Statism را هم «استاتیسیم» نوشت!

Marx: Conspectus of Bakunin's Statism and Anarchy, Written: Apr 1874- Jan 1875 - ²
Published: in *Letopisi marksizma*, 1926

[لینک دسترسی](#)

³ اصطلاح «دولت مردمی» people's State اولین بار توسط رهبران حزب سوسیال-دموکرات آلمان مطرح شد. مارکس این اصطلاح را به تمسخر گرفت و نوشت: «منظورتان از دولت مردم چیست؟ دولت ابزار سرکوب طبقه کارگر است و نه چیز دیگر».

⁴ الغای حق ارث یکی از شعارهای مورد علاقه باکونین بود که مارکس شدیداً با آن مخالفت می‌ورزید. برای مثال در نامه‌ای به مورخ ۱۸۷۰ نوشت: «خواست الغای حق ارث، نمی‌تواند یک اقدام جدی باشد؛ اما یک تهدید احتمالی است که همه دهقانان و همه طبقات میانی خرد را بدور ارتجاع جمع خواهد کرد.» به نقل از نامه مارکس به لافارگ، مورخ ۱۹ آوریل ۱۸۷۰، به نقل از مجموعه آثار انگلیسی، جلد چهارم و سوم، ص ۹۰ [لینک دسترسی](#). بعلاوه در زیرنویس کتاب هال دراپر، جلد دوم، ص ۱۰، ۹، ۲، *Karl Marx's Theory of Revolution, Vol. 2*.

⁵ باکونین می‌گوید که اگر پرولتاریای آلمان بقدرت برسد، اسلاوهای دهقان را زیرسلطه برده وار دیکتاتوری‌اش خواهد برد. مارکس هم به طعنه می‌گوید عجب عقیده عالی‌ای! که حاکمیت کارگر باید با به انقیاد کشیدن کشاورز یا کارگری که روی زمین کار می‌کند، همراه شود.

⁶ به طعنه می‌پرسد که اگر در یک کارخانه اتحادیه تشکیل شود همه کارگران در هیئت اجرایی خواهند نشست و همه کارهای کارخانه خواهد خوابید؟

⁷ منظور از کمون سازمان اداری شهرداری است و منظور از قلمرو، منطقه جغرافیایی (یا شهر) است. مارکس به طعنه می‌پرسد اگر همه اعضای شهر بخواهند عضو اداری شهرداری شوند، آنگاه چه تفاوتی بین اعضای شهر و کادر اداری شهرداری وجود خواهد داشت.

⁸ منظور مارکس این است که میشود چهل میلیون آلمانی در حکومت باشند چون که خود-حکومتی است. معنای خود-حکومتی این است که همه در حکومت هستند. در واقع به باکونین می‌گوید که حاکمیت همگان تضادی با اتوریته نهادی به نام کمون ندارد. همه بصورت جمعی حاکم هستند؛ و کسی بصورت فردی حاکم نیست.

⁹ مارکس به باکونین که مخالف هرگونه اتوریته و حاکمیت است به طعنه می‌گوید: اگر هر کسی بر خودش حاکم باشد پس اصل حاکمیت بی معنا می‌شود چون کس دیگری را تحت حاکمیت نخواهد داشت.

¹⁰ در متن انگلیسی، آنجا که باکونین می‌گوید «آنچه که آنها از حکومت مردم می‌فهمند»، مارکس به طعنه نوشته «یعنی باکونین» اما از آنجا که این وقفه موجب سردرگمی خواننده می‌شد، آنرا حذف کردیم چون ایرادی در مضمون مطلب ایجاد نمی‌کرد.

¹¹ Artel نوعی تعاونی‌که پیش از انقلاب اکتبر وجود داشت. در این نوع تعاونی‌ها مردم بصورت جمعی کار و زندگی می‌کردند.

¹² مارکس با اشاره به این دوره که موضوع بحث است، یعنی دوره‌ای که کارگران قدرت سیاسی را در دست گرفته‌اند، می‌گوید که حق رای عمومی توهم است، چرا که عملاً بخشی از مردم علیه بخش دیگر انقلاب کرده و طبقه‌ای از طریق

مبارزه طبقاتی به پیروزی رسیده است. حال دیگر قرار نیست از طبقه از قدرت ساقط شده رای بگیرد که آیا حق دارد قدرت سیاسی را در دست نگه دارد یا نه!

¹³ باکونین اساساً معتقد به دولت نیست و علیرغم توضیحات مکرر مارکس مارکسیستها را محکوم می کند که آنها طرفدار دولت مردمی هستند. حالا باکونین دارد می پرسد که اگر قرار است همه وظایف دولت توسط مردم انجام شوند و به قول مارکسیستها دولت مردمی تشکیل شود پس چرا دولت کارگری (پرولتاریا) را ملغی نمی کنید. اگر هم دولت خودتان (دولت پرولتاریا) را می خواهید داشته باشید پس معنی اش این است که حاکمیت در دست مردم نیست. پس با چه جراتی آن را دولت مردمی می نامید